

نفوذ ارتش در نظام سیاسی و تصمیم‌گیری اسرائیل

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۳

حامد موسوی*

چکیده

استدلال این مقاله این است که هرچند اندیشمندان منتقدی نظیر یورام پری، اورن باراک و گابریل شفر به استقلال و نفوذ ارتش اسرائیل در حوزه مدنی اشاره می‌کنند، اما بخش‌های مهمی از این مداخلات را نادیده می‌گیرند که نتیجه آن غافل‌شدن از نکات اساسی در زمینه روابط دولت و ارتش در رژیم صهیونیستی است. نفوذ ارتش اسرائیل در دولت و نهادهای مدنی از چهار طریق عمده صورت می‌پذیرد: ارائه توصیه‌های سیاسی و اطلاعات استراتژیک به دولت، شکل‌دهی به افکار عمومی در اسرائیل، حکمرانی ارتش در مناطق اشغالی به بهانه مقابله با انتفاضه فلسطین و به‌دست‌گرفتن مهم‌ترین پست‌های عرصه سیاست توسط افسران نظامی. این نوشتار این مسئله را مرکز توجه قرار خواهد داد که هرچند ارتش اسرائیل در پیشبرد اهداف خود در برخی برهه‌های زمانی ناموفق بوده است، اما با کاربست سازوکارهای متعددی در سیاست‌های این رژیم تأثیری عمیق می‌گذارد.

واژگان کلیدی: رابطه دولت - ارتش، تصمیم‌گیری، دموکراسی، رژیم صهیونیستی، کنترل مدنی.

مقدمه

بسیاری از نظریه پردازان علوم سیاسی معتقدند که کنترل دولت و قوای مدنی بر ارتش و جلوگیری از دخالت ارتش در امور مدنی کشور، شاخصه کلیدی برای وجود و بقای نظام لیبرال دموکراسی می باشد. از مهم ترین نظریات در این خصوص، تئوری روابط ارتش- دولت هانتینگتون (۱۹۸۱) است که بر بی طرفی سیاسی ارتش از یک سو و کنترل ارتش توسط بخش غیرنظامی و مدنی تأکید دارد. از دیدگاه وی، این شرایط گرچه قوای نظامی را به لحاظ سیاسی تضعیف می نماید؛ اما به لحاظ نظامی کشور و ارتش را قدرتمندتر می سازد (Huntington, 1981). برای اعمال کنترل بر ارتش داگلاس بلاند^۱ معتقد است امکانات سخت افزاری شامل قوانین، کنترل وزارت دفاع توسط نهادهای مدنی، وجود کمیته های نظارتی پارلمانی و همچنین ساختار نرم افزاری شامل ارزش ها، نرّمها و اصول لیبرال دموکراسی برای تنظیم رفتار و رابطه ارتش- دولت ضروری است (Bland, 2001). به همین دلیل است که نظام های لیبرال دموکراسی، بر ضرورت وجود ارتش حرفه ای با نظارت و کنترل دولت مدنی تأکید دارند. جک پورتر^۲ محقق مؤسسه مطالعات راهبردی ارتش آمریکا معتقد است که "به طور طبیعی در نظام های دموکراتیک، ارتش باید در کنترل نهادهای مشروع مدنی باشد" (Porter, 2010: 12). به عنوان نمونه انتقال دولت های توتالیتار اروپای شرقی به نظام های لیبرال دموکراسی در دهه ۹۰ و بعد از فروپاشی شوروی، شدیداً به کنترل نهادهای قوی مدنی بر ارتش، وابسته بود (Mannitz, 2012). در این مقاله، این دیدگاه نظری در خصوص رژیم صهیونیستی محور تحلیل قرار گرفته است و این سؤال مطرح شده است که ارتش در رژیم صهیونیستی چگونه خود را از کنترل نهادهای مدنی آزاد کرده و از طریق چه عواملی خود را به اصلی ترین بازیگر صحنه سیاست گذاری و تصمیم گیری دولتی بدل کرده است؟ این نوشتار پس از مرور ادبیات علمی موجود، به واکاوی چهار روش اصلی نفوذ نظامیان در امور غیرنظامی می پردازد سپس به بعضی از چالش های پیش روی این دخالت ها نیز اشاره خواهد کرد. مطالعه روابط دولت- ارتش در اسرائیل از آن جهت حائز اهمیت است که در محافل غربی معمولاً رژیم صهیونیستی به عنوان

1. Douglas Bland

2. Jack Porter

"تنها دموکراسی" در خاورمیانه معرفی می‌شود، در حالی که از مهم‌ترین شاخصه‌های دموکراسی عدم دخالت نهادهای نظامی در امور غیرنظامی می‌باشد.

دیدگاه‌های آکادمیک در خصوص روابط دولت و ارتش در اسرائیل عمدتاً در دو دسته قابل طبقه‌بندی است. از یک سو متفکرین «سنت‌گرا» با تکیه بر آرای موریس جانویتز^۱ و رابین لوکهام^۲ ابعاد شکلی و نهادی این روابط را محور بررسی قرار داده و این چنین استنتاج می‌نمایند که تفکیک درخور توجهی میان بخش مدنی و نظامی در اسرائیل وجود دارد؛ به گونه‌ای که بخش مدنی در این میان غالب‌تر است (Barak and Sheffer, 2010). اندیشمندانی نظیر جانویتز و لوکهام از این رو سنت‌گرا قلمداد می‌شوند که در حین بررسی روابط رسمی نهادها، رویکردی سازه‌انگارانه و عملکردگرا در قبال روابط دولت - ارتش دارند. برجسته‌ترین نمونه این طیف از آرا مربوط به رویکرد سیاسی هانتینگتون است که به توصیف ارتشی حرفه‌ای می‌پردازد که با مرزهای مشخص از جامعه تفکیک می‌شود. به این ترتیب، کنترل مدنی مقتدری بر بخش نظامی وجود دارد که از طریق قوانین و مقررات حاصل می‌شود و همچنین این ادارک وجود دارد که اعضای بخش نظامی تنها در حوزه نظامی عمل می‌کنند و می‌بایست به لحاظ سیاسی بی‌طرف باشند (Peri, 2006: 5).

پیروان مکتب سنت‌گرا معتقدند که مرزهایی کاملاً تفکیک‌پذیر میان دولت و قوای نظامی در اسرائیل وجود دارد و تعامل میان این دو بخش عمدتاً به مسائل امنیت ملی محدود می‌شود. در این دسته، متفکرینی چون دن هورویتز^۳ به ورود نیروهای نظامی اسرائیل در حوزه مسئولیت‌های مدنی مانند کشاورزی، شهرک‌سازی و آموزش و پرورش اذعان دارند؛ اما حتی این دسته از صاحب‌نظران چنین ورودی را به مثابه نوعی «شراکت» میان جامعه مدنی و افسران نظامی تلقی می‌کنند؛ شراکتی که در آن بخش مدنی در رأس کنترل امور است. این اندیشمندان روابط مدنی - نظامی در اسرائیل را هماهنگ می‌دانند و معتقدند که در چارچوب این روابط، بخش نظامی ابزاری با نظارت کامل جهت اجرای سیاست‌های دولت است. علاوه بر این، در چنین چارچوبی بخش نظامی از نظام سیاسی و احزاب سیاسی منفک است (Horowitz,

1. Morris Janowitz
2. Robin Luckham
3. Dan Horowitz

طیف سنت‌گرا همچنین به مبانی دموکراتیک مستحکم و قوام دموکراسی اسرائیل اشاره دارد که به‌رغم درگیری در جنگ‌های متعدد و مسائل امنیتی، سیاستمداران بر بخش نظامی کنترل کامل دارند (Lewis, 2006).

از سوی دیگر، دیدگاه‌های متأخرتری در میان برخی اندیشمندان وجود دارد که می‌توان آنها را در زمره رویکردهای «انتقادی» قلمداد کرد. انتشار کتاب یورام پری با عنوان «در میان نبردها و گلوله‌ها: ارتش اسرائیل در سیاست» نقطه عطفی در این حرکت فکری بود. امروزه بخشی از صاحب‌نظران سرشناس در محافل علمی رویکردی نقادانه در قبال نقش بخش نظامی در امور مدنی اتخاذ کرده‌اند (Barak and Sheffer, 2010). این گروه که صاحب‌نظرانی همچون یورام پری^۱، اورن باراک^۲ و گابریل شفر^۳ پرچم‌داران آن به شمار می‌آیند، رویکرد سنت‌گرای مبتنی بر توجه به نهادهای رسمی را مورد انتقاد قرار می‌دهند. گرچه اندیشمندان گروه دوم در خصوص چگونگی تشریح روابط دولت و نهادهای مدنی با ارتش و قوای نظامی در اسرائیل اختلاف نظرهایی با یکدیگر دارند، اما با این حال معتقدند که کنترل دولت و نهادهای مدنی بر بخش نظامی در اسرائیل ضعیف است. این نوشتار اگرچه رویکرد کلی این گروه را می‌پذیرد؛ اما بر آن است تا نشان دهد که این اندیشمندان انتقادگرا نیز حوزه‌های مهمی از مداخلات ارتش در حوزه سیاست‌گذاری را نادیده گرفته‌اند و تصویری جامع از میزان نفوذ ارتش در جامعه و دولت رژیم صهیونیستی ارائه نداده‌اند. اصلی‌ترین دعاوی این گروه از اندیشمندان را می‌توان در دو حوزه طبقه‌بندی نمود:

الف. نفوذ ارتش اسرائیل در دولت و نهادهای مدنی از طریق توصیه‌های سیاسی و ارائه اطلاعات؛

ب. نقش ارتش در شکل‌گیری افکار عمومی در اسرائیل.

این نوشتار پس از پرداختن به حوزه‌های فوق‌الذکر، دو مسیر حائز اهمیت را معرفی می‌کند که ارتش از طریق آن بر فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در اسرائیل تأثیر می‌گذارد؛ اما تاکنون توسط اندیشمندان نادیده گرفته شده است:

-
1. Yoram Peri
 2. Oren Barak
 3. Gabriel Sheffer

الف. مقابله با انتفاضة فلسطين؛

ب. افسران نظامی اسرائیل که وارد عرصه سیاست می‌شوند.

الف. تأثیرگذاری در تصمیم‌گیری‌ها

یکی از وظایف اصلی ارتش رژیم صهیونیستی ارائه گزارش ارزیابی اطلاعاتی به دولت است. این گزارش‌ها حاوی اطلاعات مهمی درباره مسائل نظامی و امنیت ملی برای دولت است. افزون بر این، در این گزارش‌ها به بررسی عواقب اجرای یک سیاست در مقایسه با مسیرهای سیاسی جایگزین پرداخته می‌شود. سازمان اطلاعات نظامی ارتش اسرائیل^۱ موسوم به آمان به‌طور خاص مسئول تهیه گزارش‌های «برآوردهای اطلاعات ملی»^۲ است و این مسئولیت به ارتقای جایگاه این سازمان در مقایسه با سایر نهادهای امنیتی و اطلاعاتی همچون موساد و سازمان اطلاعات و امنیت داخلی^۳ (شاباک) کمک کرده است. در حالی که گزارش‌های برآورد اطلاعات ملی در ایالات متحده آمریکا توسط شورای اطلاعات ملی و با استفاده از اطلاعات محرمانه دریافت‌شده از ۱۶ آژانس اطلاعاتی تهیه می‌شود، در اسرائیل ارتش به‌طور انحصاری مسئولیت تهیه این گزارش‌های محرمانه را برعهده دارد. شلومو گازیت^۴، رئیس پیشین سازمان اطلاعات نظامی ارتش اسرائیل این مسئله را به خوبی تبیین کرده است: «در اسرائیل نوعی انحصار در خصوص مسائل امنیتی وجود دارد... با وجود چنین انحصاری، هیچ شانس برای دیگر بازیگران در دولت جهت ارائه برنامه و سیاست جایگزین باقی نمی‌ماند؛ زیرا هیچ بازیگری زیرساخت‌های لازم را برای جمع‌آوری اطلاعات و انجام ارزیابی‌های لازم در اختیار ندارد... این وضعیت نفوذ چشمگیر ارتش بر سیاست‌گذاری در اسرائیل و ممانعت از هر گونه تلاشی برای پیشنهاد و اجرای سیاستی متفاوت را توجیه می‌کند.» (Peri, 2006: 50-51)

روابط پرتنش و خصمانه اسرائیل با کشورهای همسایه و تهدیدهای مداوم ناشی از جنگ، تداعی‌گر این بوده که بازوی اطلاعاتی ارتش اسرائیل مسئول ارائه مشاوره به دولت در

1. Military Intelligence Directorate (MID)

2. National Intelligence Estimates (NIE)

3. Israel Security Agency (ISA)

4. Sholomo Gazit

خصوص طیف وسیعی از مسائل مربوط به سیاست خارجی باشد. به بیان ژنرال آویزر یاری^۱، رئیس پیشین بخش پژوهشی سازمان اطلاعات نظامی ارتش اسرائیل، «تهدیدهای جهانی علیه اسرائیل سازمان اطلاعات نظامی را مجبور می‌کند که با امور و مسائل ایدئولوژیک و سیاسی نیز درگیری داشته باشد.» (همان: ۴۸) جایگاه غالب سازمان اطلاعات نظامی در ساختار اطلاعاتی اسرائیل در راستای ارائه تصویر مد نظر از دشمنان اسرائیل فرصت بی‌ظنیری برای این سازمان فراهم می‌سازد. علاوه بر این، ارتش اسرائیل خود را صرفاً به ارائه اطلاعات خام به دولت محدود نکرده است؛ بلکه درک و «ارزیابی» خود را از آنچه از اطلاعات بر می‌آید و گزینه‌هایی که پیش‌روست، را نیز به دولت ارائه می‌دهد.

دن مریدور^۲، عضو صاحب‌نفوذ حزب لیکود و وزیر پیشین اطلاعات و انرژی اتمی اسرائیل، بهره‌گیری ارتش از این وضعیت را به این صورت و به‌خوبی تشریح می‌کند: «ملاقات با نظامیان سناریویی ثابت دارد. نمایندگان نظامی سه گزینه را مطرح می‌کنند: گزینه اول می‌تواند بسیار کارآمد باشد؛ اما ریسک زیادی دارد و شانس موفقیت آن اندک است؛ گزینه دوم ممکن است موفقیت‌آمیز باشد و خطری ندارد؛ اما دارای تأثیری اندک است و نهایتاً گزینه سوم که در واقع از همان ابتدا گزینه مد نظر آنهاست. کار به جایی رسیده است که من صرفاً به آنها می‌گویم بحث را از همان گزینه سوم شروع کنید.» (همان: ۵۲) در واقع می‌توان گفت، گزینه‌های دولت در شرایطی تعریف می‌شود که در چارچوب آن قدرت و نفوذ چشمگیری برای ارتش اسرائیل به وجود آورده است.

سازمان اطلاعات نظامی تنها بازوی ارتش برای اعمال نفوذ بر دولت نیست؛ بلکه سازمان برنامه‌ریزی ارتش اسرائیل نیز نقش مشابهی دارد. این سازمان نه تنها مسئولیت برنامه‌ریزی راهبردی برای امور نظامی را برعهده دارد؛ بلکه برنامه‌ریزی خود را از منظری کلی و ملی انجام می‌دهد که شامل حوزه‌های سیاسی و حتی اقتصادی است. افسران سازمان برنامه‌ریزی ارتش نقش مهمی در ارائه «برنامه‌های صلح» پس از جنگ‌های بزرگ اسرائیل را ایفا کرده‌اند. پس از جنگ «یوم کیپور» در سال ۱۹۷۳، اعضای این سازمان نظامی در مذاکراتی شرکت کردند که

1. Aviezer Yaari
2. Dan Meridor

منجر به امضای توافق‌نامه‌های عقب‌نشینی با سوریه و مصر شد. در سال‌های بعد نیز سازمان برنامه‌ریزی نقش کلیدی در طرح فرایند مذاکرات با مصر ایفا کرد که به امضای قرارداد کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ منتج گردید. در این مذاکرات، آوراها^۱ تامیر^۱ رئیس سازمان برنامه‌ریزی ارتش ریاست کمیته بین‌وزارتی اسرائیل را بر عهده داشت؛ کمیته‌ای که پیش‌نویس مذاکرات را تهیه می‌کرد. تامیر علاوه بر این عضو هیئت مذاکره‌کننده نیز بود (Peri, 2006: 56-58).

در واقع، این نوع مشارکت رسمی یک مقام نظامی در فرایندی دیپلماتیک رخدادی نادر نیست. از آن جمله افسران ارتش عضو تیم دیپلماتیک اسرائیل در مذاکرات متارکه جنگ در رودس در سال ۱۹۴۹ بودند. در پی وقوع بحران سوئز نیز ارتش نقشی اساسی در مذاکره بر سر خروج اسرائیل از صحرای سینا ایفا کرد. پس از توافقات اسلو، اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل آمون شاهاک، معاون رئیس ستاد مشترک ارتش را به‌عنوان رئیس هیئت مذاکره‌کننده با طرف فلسطینی منصوب کرد. این تیم مذاکره‌کننده شامل دو کمیته می‌شد که یکی به امور نظامی و دیگری به امور غیرنظامی مربوط بود. سرلشکر اوزی دایان^۲، رئیس سازمان برنامه‌ریزی ارتش به‌عنوان رئیس کمیته نظامی منصوب شد و سرلشکر دنیل روئزچیلد، رئیس واحد هماهنگ‌کننده فعالیت‌های دولتی در اراضی (اشغالی)^۳ وزارت جنگ، ریاست کمیته امور غیرنظامی را برعهده گرفت.

در حقیقت، نهادهای نظامی و امنیتی نقش پررنگ‌تری را در مقایسه با دستگاه دیپلماسی در مذاکرات و اجرای توافق‌ها با اعراب ایفا کردند. از همین روست که کارمی گیلون، رئیس پیشین سازمان اطلاعات داخلی شین بت گفته است: «در کمال احترام به اقدامات سیاسی انجام‌شده توسط اوری ساویر و جوئل سینگر از وزارت خارجه اسرائیل و ابو‌علاء از طرف فلسطینی که چارچوب توافق را ایجاد کردند، این ارتش و سازمان اطلاعات و امنیت داخلی اسرائیل بود که محتوای توافق را در این چارچوب قرار داد.» (Peri, 2006: 65)

1. Avraham Tamir
2. Uzi Dayan
3. Coordinator of Government Activities in the Territories

ب. شکل دهی به افکار عمومی در اسرائیل

ارتش نقش مهمی در شکل دهی به افکار عمومی در اسرائیل در خصوص مناقشات با فلسطین به طور خاص و روابط با کشورهای عربی همسایه به طور کلی ایفا می کند. به عنوان نمونه، گیل ایال^۱، استاد دانشگاه کلمبیا به پژوهش در این باره پرداخته است که اطلاعات نظامی اسرائیل به چه ترتیب ارتباط نزدیکی با شخصیت های آکادمیکی دارد که درباره خاورمیانه تحقیق می کنند. مطالعه این استاد دانشگاه نشان می دهد که این همکاری غیررسمی میان دو طرف چگونه از همان آغاز تأسیس رژیم صهیونیستی شکل گرفته و به چه صورت از دهه ۶۰ میلادی بدین سو و با تأسیس مؤسسه «شیلوه»^۲ در دانشگاه تل آویو این همکاری نمودی جدی تر و نظام مندتر یافته است. این مؤسسه که همکاری تنگاتنگی با واحد پژوهشی اطلاعات نظامی داشت، گزارش های کشوری و تحلیل های مربوط به خاورمیانه تهیه می کرد. مهم تر از این، اعضای این مؤسسه به تحلیل گران مسائل مربوط به اعراب در رسانه ها تبدیل شدند. به گفته ایال، این سنت همکاری میان نظامیان و دانشگاهیانی که در رسانه ها هم تحلیل ارائه می دهند، تا به امروز ادامه داشته و در راستای ایجاد تصویری دلخواه و مد نظر از مناقشه اسرائیل با فلسطینی ها بوده است (Eyal, 2002).

نمونه دیگر همکاری های کنونی میان اطلاعات نظامی و محافل آکادمیک مربوط به ایجاد «مؤسسه مطالعات امنیت ملی»^۳ است. این مؤسسه در سال ۲۰۰۶ آغاز به کار کرد و با مرکز مطالعات راهبردی جافی^۴ دانشگاه تل آویو ادغام شد. آهارون یاریو^۵، رئیس پیشین سازمان اطلاعات نظامی اسرائیل مرکز جافی را در سال ۱۹۷۷ در دانشگاه تل آویو و با هدف مطالعه مسائل خاورمیانه و امنیت ملی اسرائیل راه اندازی کرده بود. اکنون مؤسسه مطالعات امنیت ملی به عنوان یک «مؤسسه خارجی» دانشگاه تل آویو به حساب می آید و مدیریت آن برعهده آموس یادلین^۶ است که در سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ ریاست اطلاعات ارتش اسرائیل را برعهده داشت.

-
1. Gil Eyal
 2. Shiloh Institute
 3. Institute for National Security Studies
 4. Jaffee Center for Strategic Studies
 5. Aharon Yariv
 6. Amos Yadlin

مأموریت رسمی این مؤسسه شامل همکاری در حوزه «مناظرات عمومی» و همچنین «ارائه پیشنهاد به افراد تصمیم‌گیرنده» است (The Institute for National Security Studies 2019). نقش ارتش در جهت‌دهی به افکار عمومی در اسرائیل مسئله محرمانه‌ای به شمار نمی‌آید. همان‌طوری که آریل شارون با صراحت اشاره کرده است: «ما ژنرال‌ها نه تنها برای ابراز نظرات خود، بلکه برای اعمال نفوذ در نظرات دیگران از هر حقی بهره‌مند هستیم. آنچه به‌طور عمده در جهت‌دهی اذهان عمومی در اسرائیل تحمیل می‌شود، نظرات ارتش است» (Peri, 2006: 228). یکی از مهم‌ترین عواملی که اجازه می‌دهد ارتش اسرائیل نقش بسزایی در جهت‌دهی به افکار عمومی داشته باشد، محبوبیت آن در میان اسرائیلی‌هاست. آخرین نظرسنجی که توسط مؤسسه دموکراسی اسرائیل انجام شد، نشان می‌دهد که ارتش اسرائیل با میزان اطمینان ۸۵٫۲ درصد نهادی است که اسرائیلی‌ها بیشترین اعتماد را به آن دارند. در همین حال، پارلمان اسرائیل (کنست) و احزاب سیاسی این رژیم به ترتیب تنها مورد اعتماد ۵۲٫۷ و ۳۴٫۱ درصد از شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی بودند (Zarchin, 2012).

یکی از ابزارهایی که ارتش اسرائیل برای اعمال نفوذ در افکار عمومی از آن بهره می‌گیرد، رسانه است. زمانی که پای صحبت درباره مسائل اطلاعاتی، امنیتی و نظامی به میان می‌آید، منابع اطلاعاتی بسیار نادر هستند و ارتش و دیگر نهادهای امنیتی دسترسی به این اطلاعات را کنترل می‌کنند. ارتش اسرائیل با موفقیت توانسته است از این ابزار استفاده نموده و خبرنگارانی را که می‌توانند این قبیل گزارش‌ها را پوشش دهند، کنترل کند. یکی از مکانیزم‌های به‌کارگرفته‌شده در این راستا صدور مجوز برای خبرنگاران فعال در حوزه نظامی است. در واقع پوشش اخبار نظامی تنها حوزه خبری در اسرائیل است که خبرنگاران آن نیازمند دریافت تأیید رسمی از آژانس‌هایی هستند که اخبارشان را پوشش می‌دهند. علاوه بر این، ارتش اسرائیل این اختیار را دارد که درباره موضوعاتی که خبرنگاران می‌توانند پوشش دهند، تصمیم‌گیری کند. به‌عنوان مثال، افکار عمومی در اسرائیل تا پیش از سال ۲۰۰۵ اطلاعی از این مسئله نداشت که ارتش در دهه ۹۰ در جنوب لبنان تا چه میزان و تا چه عمقی وارد جنگ شده است. این امر از طریق جلوگیری از ورود خبرنگاران به منطقه صورت گرفت. حتی زمانی که اطلاعات مربوط

به این زمینه منتشر شد، این امر نه از طریق خبرنگاران، بلکه از طریق افشاگری‌های فرماندهان ارشد مرکز فرماندهی شمالی اسرائیل صورت گرفت (Peri, 2010).

ارتش اسرائیل همچنین به‌عنوان منبع اصلی اطلاعات و تحلیل‌ها درباره همسایگان عرب اسرائیل و مهم‌تر از همه فلسطینی‌های ساکن نوار غزه و کرانه باختری به شمار می‌رود. در مواردی، افسران نظامی اسرائیل خود شخصاً به‌عنوان صاحب‌نظر و تحلیل‌گر در رسانه‌ها درباره مسائل مربوط به اعراب اظهار نظر می‌کنند. دنی روبینستین^۱، خبرنگار کهنه‌کار روزنامه هاآرتص و از ستون‌نویسان کنونی روزنامه کالکالیست، منبع قدرت نفوذ ارتش اسرائیل را به این صورت توضیح می‌دهد: «در یک مقطع زمانی، من شخصاً به نوعی یک منبع خبری بودم و اطلاعاتی را درباره آنچه رخ می‌داد، ارائه می‌کردم. امروز تغییر بزرگی در تعادل قدرت میان خبرنگاران و آژانس‌های اطلاعاتی اسرائیل صورت گرفته است. سیستم اطلاعاتی اسرائیل که با مناطق مختلف درگیر است، هزاران تن را به خدمت می‌گیرد. ابزارهای الکترونیک آنها را قادر می‌سازد که بشنوند، ببینند و بمباران کنند. من چگونه می‌توانم از طریق مصاحبه با افراد و روزنامه خواندن با چنین افرادی رقابت کنم» (Rubinstein, 2006). یورام پری مدعی است یکی از دلایل عمده نفوذ بخش نظامی بر خبرنگاران، ناممکن بودن برقراری تماس مستقیم رسانه‌های اسرائیل با اعراب است و این امر حتی بعد از دهه ۹۰ نیز به‌رغم فراهم‌شدن امکان برقراری تماس ادامه داشته است. به‌عنوان مثال هیچ‌کدام از رسانه‌های اسرائیل تاکنون هیچ‌گاه دفتری در امان یا قاهره نداشته‌اند (Peri, 2010: 102).

روش دیگر نفوذ بر خبرنگاران این است که بسیاری از خبرنگاران دوره خدمت ذخیره خود را در ارتش خدمت می‌کنند. فعالیت به‌عنوان افسر روابط عمومی در ارتش در دوران بحران امری است که لاجرم نقش خبرنگاران را به‌عنوان منتقدین دولت اسرائیل تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌عنوان نمونه، در جریان جنگ اول خلیج فارس ایدو دیسنچیک^۲، دبیر روزنامه معاریو در تلویزیون گفت: «من قبل از هر چیز یک اسرائیلی و یک افسر مشغول به خدمت ذخیره ارتش اسرائیل و تنها پس از آن، دبیر یک روزنامه هستم» (Peri, 2010: 104). در واقع

1. Danny Rubinstein
2. Ido Dissenchik

بسیاری از افراد شاخص رسانه‌های اسرائیل دوره خدمت نظامی خود را در یکی از نهادهای رسانه‌ای ارتش همچون رادیو ارتش موسوم به «گالی زاهال»^۱ یا ژورنال نظامی «با-ماچانه»^۲ پشت سر گذاشته‌اند. بسیاری از این افراد همانند سایر شهروندان اسرائیلی که برای انجام خدمت ذخیره فراخوانده می‌شوند، دوره خدمت ذخیره خود را در همان واحدی انجام می‌دهند که خدمت اجباری خود را در آن انجام داده‌اند.

علاوه بر این دو منبع قدرت و نفوذ نظامی، می‌توان دو مسیر نافذ دیگر را نیز مطرح کرد که از طریق آن بخش نظامی به اعمال نفوذ در مسائل غیرنظامی می‌پردازد. این دو شامل تأثیر انتفاضه فلسطینی‌ها و ورود افسران نظامی به حوزه سیاست می‌شود. موضوعاتی که تاکنون در مطالعات روابط دولت و ارتش اسرائیل توسط اندیشمندان نادیده گرفته شده‌اند.

ج. انتفاضه

فرایند سیاست‌زدایی از ارتش اسرائیل در طول دو دهه نخست تشکیل رژیم صهیونیستی آغاز شد؛ اما این فرایند با آغاز جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ و اشغال کرانه باختری و نوار غزه روندی معکوس گرفت. در چنین شرایطی ارتش اسرائیل نه تنها مسئولیت تسخیر نظامی در جنگ را برعهده داشت، بلکه مسئولیت حکومت و فرمانروایی بر فلسطینی‌ها را که در آن زمان با مقررات اسرائیل اداره می‌شدند، را نیز عهده‌دار بود. در واقع این ژنرال‌ها بودند که در عمل حکومت‌داری می‌کردند. از آن زمان به بعد، شعبه‌ای از ارتش اسرائیل با عنوان واحد «هماهنگ‌کننده فعالیت‌های دولتی در اراضی»، در سرزمین‌هایی که پس از شکل‌گیری رژیم صهیونیستی اشغال شده است حکومت می‌کند. براساس آنچه در پایگاه اینترنتی رسمی این واحد آمده است، مأموریت آن ارتقا و اجرای سیاست‌های دولت اسرائیل در امور مدنی، تسهیل مسائل انسانی و اجرای پروژه‌های زیرساختی و اقتصادی در کرانه باختری و نوار غزه است. علاوه بر این، این واحد سرپرستی ارتباط و هماهنگی با مقام‌های فلسطینی و مردم فلسطین در نوار غزه و کرانه باختری را بر عهده دارد. این واحد در چارچوب بخش دیگری از فعالیت‌ها و

1. Galei Zahal
2. Ba-Machaneh

تعاملات خود با جامعه بین‌المللی، مسئولیت تسهیل فعالیت سازمان‌های بین‌المللی در نوار غزه و کرانه باختری در حوزه‌های زیرساختی، بهداشتی، آموزش و پرورش، مسکن و همچنین اجرای برنامه‌های کمک‌های بشردوستانه را عهده دار است (The Coordinator of Government Activities In The Territories Unit, 2019).

با ادامه بیش از پنج دهه اشغال کرانه باختری و نوار غزه که بیش از دو سوم حیات رژیم اسرائیل را تشکیل می‌دهد و با عنایت به این امر که انجام مسئولیت‌های حکمرانی در این مناطق به بخش نظامی سپرده شده و ارتش به‌طور رسمی پروژه‌های زیرساختی، آموزشی، ساخت‌وساز یا حتی برنامه‌های به ظاهر «انسان‌دوستانه» را عهده‌دار است در عمل موضوع جدایی ارتش و قوای نظامی از دولت و قوای مدنی در اسرائیل بی‌معناست. اگر جنگ شش روزه ارتش اسرائیل را وارد بخش غیرنظامی کرد، دو موج انتفاضه فلسطین این دخالت را تحکیم و تشدید نمود. این مسئله به خصوص در خصوص با انتفاضه دوم که در سال ۲۰۰۰ آغاز شد و خونبارتر و طولانی‌تر از انتفاضه نخست بود، بیشتر صدق می‌کند. هراس از حملات فلسطینی‌ها و حس میهن‌پرستی ضد فلسطینی روزافزون در میان عموم مردم اسرائیل همگی به این تفسیر می‌شد که ارتش به جایگاهی ارتقا پیدا کند که درباره سیاست‌های مربوط به فلسطینی‌ها تصمیم‌گیری نماید. به بیان سرتیپ زیو دروری، «جنگ مداوم علیه ترور، شرایطی را ایجاد نمود که در آن فرماندهان نظامی افرادی شدند که چارچوب سیاست‌های اسرائیل را مشخص می‌کنند» (Peri, 2006: 256). در واقع سرکوب خشونت‌آمیز انتفاضه توسط ارتش رژیم صهیونیستی که طی آن هزاران فلسطینی بی‌گناه به قتل رسیدند منجر به افزایش جایگاه و نفوذ هرچه بیشتر این نهاد نظامی گردید.

یکی از اصلی‌ترین دلایل پررنگ‌تر شدن نقش ارتش در سیاست‌گذاری اسرائیل این است که در جنگ‌های خیابانی و ضدشورش تمایز میان نقش واحدهای نظامی و دولتی در عمل ممکن نیست و این دو مسئولیت در هم می‌آمیزند. اندیشمندان پذیرفته‌اند که در جوامع دمکراتیک به هنگام جنگ‌های متعارف نیز نظارت بخش مدنی بر امور نظامی، آزادی‌های مدنی

و آزادی بیان محدود می‌شود. این مناقشه با فلسطینی‌ها را می‌توان «مناقشه کم‌شدت»^۱ تلقی کرد اصطلاحی که اغلب برای توصیف مناقشات داخلی دربردارنده جنگ‌های چریکی به کار می‌رود. ویژگی تعریف‌شده در این نوع مناقشات این است که معمولاً چندوجهی بوده و شامل ابعاد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی می‌شوند. با این‌همه ارتش اسرائیل مجبور بوده که برای مقابله با بحران طی سال‌های اخیر ساختار دانشی گسترده، پیچیده و متنوعی را ایجاد کند. این مسئله شکافی درخور توجه میان سطح دانش و منابع بخش نظامی با بخش مدنی ایجاد کرده است (Michael, 2010). همچنین احتمالاً از همین روست که دولت‌های اسرائیل یکی پس از دیگری همواره از کارکنان نظامی در جریان مذاکرات دیپلماتیک با فلسطینی‌ها استفاده کرده‌اند. مناقشات کنونی اسرائیل با فلسطینی‌ها همچنین در تشکیل نوعی فرهنگ امنیتی در جامعه و سیاست اسرائیل اثرگذار بوده است. اوری بن-الیزر^۲ که اسرائیل را «ملتی مسلح» می‌داند، توضیح می‌دهد که این رژیم از فرهنگی ملی رنج می‌برد که راهکار نظامی برای مشکلات سیاسی را مقدس می‌شمارد و سربازان و ارتش را در رأس جامعه قرار می‌دهد (Peri, 2006: 22). در حالی که اظهارات بن-الیزر تا حدی درست به نظر می‌رسد، با این حال می‌توان ادعا کرد که سیاستمداران اسرائیلی در مقایسه با نظامیان به دلیل وجود چنین رویکردی بیشتر شایسته سرزنش هستند؛ چرا که دولت هیچ برنامه مشخصی برای حل و فصل سیاسی این مناقشه ندارد و در نتیجه، انتظار مردم دخالت ارتش اسرائیل با راهکارهای نظامی است. یعنی در غیاب راهبردی سیاسی و موفق درباره نحوه برخورد با مسئله فلسطین، ارتش اسرائیل خلأها را هم در حوزه نظامی و هم در حوزه سیاسی پر می‌کند و بازیگر محوری می‌گردد. این نقش محوری در یکی از خاطرات مارتین ایندیک^۳، سفیر پیشین آمریکا در اسرائیل مطرح شده است:

«در سپتامبر ۱۹۹۵، دقایقی پیش از آنکه دو طرف (فلسطینی و اسرائیلی) برای امضای توافق اسلو در کاخ سفید گرد هم آیند، ایلان بیران، فرمانده فرماندهی مرکزی اسرائیل وارد اتاق رئیس‌جمهور آمریکا شد و بحث شدیدی بین او و رابین درگرفت. این فرمانده مدعی بود که رابین نباید با آنچه در توافق در شرف امضا درباره خطوط استقرار نیروهای نظامی جدید در

1. Low intensity conflict

2. Uri Ben-Eliezer

3. Martin Indyk

الخلیل^۱ آمده بود، موافقت کند. رابین وارد مجادله‌ای طولانی و پر سروصدا با این ژنرال شد و بقیه ما از جمله رئیس‌جمهور می‌بایست منتظر می‌ماندیم که این دو به بحث پایان دهند. ما شگفت‌زده بودیم. حتی در خواب هم تصور نمی‌کردیم که چنین وضعیتی بین نخست‌وزیر و یکی از ژنرال‌هایش اتفاق بیفتد. همه این اتفاق‌ها در کاخ سفید و در مقابل دیدگان رئیس‌جمهوری آمریکا رخ داد. این اتفاق کاملاً دور از باور بود» (Peri, 2006: 68-69).

د. سیاستمداران ژنرال

ورود فرماندهان نظامی به عرصه سیاست پس از کناره‌گیری از ارتش، تاریخچه‌ای دیرین در اسرائیل دارد. در سال‌های ۱۹۴۸ تا ۲۰۰۵، از میان ۱۷ رئیس ستاد مشترک که برترین مقام نظامی رژیم صهیونیستی است، ۱۴ تن از آنان پس از بازنشستگی وارد عرصه سیاسی شده‌اند (Lewis, 2006). همچنین از میان شش نخست‌وزیر اخیر اسرائیل، همه آنها برای مدتی با سمت مشخص نظامی در ارتش فعالیت کرده‌اند و پنج نفر از آنها سربازان دارای مدال افتخار بوده‌اند. آریل شارون به مدت بیش از ۲۵ سال در ارتش اسرائیل فعالیت کرد و با درجه سرلشکر بازنشست شد. ایهود باراک نیز به مدت ۳۵ سال در ارتش فعالیت کرد و در نهایت به‌عنوان چهاردهمین رئیس ستاد مشترک انتخاب شد. همچنین شیمون پرز در سال ۱۹۴۷ به هاگانا که یک سازمان شبه‌نظامی یهودی وفادار به ایدئولوژی صهیونیسم بود، پیوست و دیوید بن-گوریون او را یک سال بعد به‌عنوان فرمانده نیروهای دریایی اسرائیل منصوب نمود. اسحاق رابین نیز سابقه نظامی طولانی در پرونده خود دارد و در جریان جنگ شش روزه، ریاست ستاد مشترک ارتش اسرائیل را برعهده داشت. بنیامین نتانیاو نیز در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ از فرماندهان یگان تکاوری فوق‌ویژه ستاد کل فرماندهی و عملیات ارتش اسرائیل موسوم به «سایرت متکل»^۲ بود. حتی ایهود اولمرت نیز که در میان شش نخست‌وزیر اخیر کم‌افتخارترین نظامی به‌شمار می‌رود، به‌عنوان سرباز جنگی در تیپ پیاده‌نظام جولانی خدمت کرده است (Jewish Virtual Library, 2019). در حالی که خدمت سربازی برای

1. Hebron
2. Sayeret Matkal

شهروندان اسرائیلی بیشتر از ۱۸ سال اجباری است نکته جالب توجه درباره نخست‌وزیران پیشین اسرائیل این است که سابقه‌ای طولانی و درخشان در کسوت‌های نظامی داشته‌اند که از الزامات مورد نیاز خدمت سربازی بسیار فراتر بوده است.

ورود نظامیان پیشین به فضای سیاسی تنها به ژنرال‌های عالی‌مقام محدود نمی‌شود. به‌عنوان مثال، زمانی که ایهود باراک نخست‌وزیر اسرائیل شد، در دفتر خود «اداره صلح» ویژه‌ای راه‌اندازی کرده بود که در آن افسران بازنشسته یا شاغل مشغول به کار بودند و ریاست آنها را سرهنگ شائول آریلی^۱ برعهده داشت. این سرهنگ مسئولیت مذاکرات با طرف فلسطینی را عهده‌دار بود. ورود شخصیت‌های نظامی به فضای سیاست همچنین تنها به قوه مجریه اسرائیل محدود نمی‌شود. به‌عنوان مثال، از سال ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۳ در تمامی پنج دوره از ادوار مجلس نمایندگان اسرائیل (کنست) دست‌کم ۱۰ عضو از ۱۲۰ عضو قوه مقننه جزو افسران نظامی با درجه سرهنگ یا بالاتر بوده‌اند (Klein, 1999). علاوه بر این، دوره انتظار برای افسرانی که قصد ورود به فضای سیاسی را دارند، بسیار کوتاه است. این دوره برای افرادی که می‌خواهند در انتخابات کنست شرکت کنند، ۱۰۰ روز و برای افرادی که قصد تصدی سمت‌های وزارت را دارند، شش ماه است (Peri, 2006: 262).

به واقع خدمت نظامی در اسرائیل یک شرط لازم بسیار مهم برای تصدی سمت‌های کلیدی و صاحب‌نفوذ به شمار می‌آید و برای جوانان اسرائیلی نقشی مهم در فرایند جامعه‌پذیری دارد (Sucharov, 2005: 69). در روزهای نخست تشکیل رژیم صهیونیستی، خدمت در ارتش نقشی مهم در پذیرفته‌شدن مهاجران جدید در جامعه داشت. خدمت سربازی دو مرحله‌ای در اسرائیل و جنگ‌هایی که این رژیم به‌طور مکرر درگیر آن بوده است، باعث شده که ارتش به مسیری مهم در راستای تشکیل هویت ملی تبدیل شود. خدمت نظامی در واقع آیین‌گذاری به‌سوی بزرگسال‌شدن برای بسیاری از جوانان اسرائیلی به شمار می‌آید (Klein, 1999). بسیاری از دانشجویان اسرائیلی پس از خدمت سربازی در ارتش تحصیل را آغاز می‌کنند و احتمال دارد در دوران دانشجویی نیز برای انجام خدمت ذخیره فراخوانده شوند. به همین دلیل است که گفته می‌شود «تمام اسرائیلی‌ها سربازانی هستند که یازده ماه سال در مرخصی هستند» (این تأویل برای

1. Shaul Arieli

اولین بار توسط یگال بادین^۱، رئیس پیشین ستاد مشترک مطرح شد و بیانگر آن است که کل جامعه اسرائیل ارتش آن محسوب می‌شوند. آشر آریان^۲ معتقد است ارتباط خانواده‌های اسرائیلی و ارتش به حمایت ضمنی عموم مردم از سیاست‌های ارتش منجر شده است؛ هرچند او معتقد است که از زمان جنگ یوم کیپور این ارتباط به آرامی روبه تضعیف گذاشته است. می‌توان نتیجه‌گیری کرد که از آنجا که ارتش نقش حائز اهمیتی در جامعه اسرائیل دارد، طبیعتاً قدرت آن نیز به همان اندازه زیاد خواهد بود (Arian, 2005: 324-336).

ه. چالش‌های نفوذ نظامیان در سیاست

تا بدین جا این نوشتار به دسته‌بندی و توضیح دربارهٔ راه‌هایی که ارتش از طریق آن در امور نظامی و مدنی اعمال نفوذ می‌کند، پرداخته است، با این حال ارتش اسرائیل در پیش‌بردن اهداف خود همیشه موفق نبوده و درگیر بعضی چالش‌ها نیز بوده است. این امر به‌خصوص در زمینه تأثیرگذاری ارتش بر رسانه و افکار عمومی صادق است. از دههٔ ۸۰ و ۹۰ بدین سو، دانشمندان حوزه علوم اجتماعی اسرائیلی در بررسی تاریخ این رژیم و تعاملات نظامی و سیاسی آن، موضعی نقادانه‌تر داشته‌اند (Barak and Sheffer, 2010). به‌عنوان مثال، پری اذعان دارد که از اوایل دهه ۹۰ به این سو، رسانه‌های اسرائیل در قبال امور نظامی و سیاسی به‌طور روزافزون رویکردهای متنوع و انتقادی داشته‌اند؛ هرچند وی معتقد است این رویکردها در قالب انتقادهای بنیادین از ارتش نیست و نقدهای مطرح شده «متوجه ناکامی در اجرای سیاست‌ها است تا نفس سیاست‌ها» (Peri, 2010). بررسی دقیق خروجی رسانه‌ها در اسرائیل طی سالیان اخیر حاکی از آن است که سیاست‌های نظامی مهمی از جمله رویکرد ارتش در قبال انتفاضة و اشغال اراضی فلسطینی‌ها و ورود نظامیان به امور مدنی به‌طور مداوم مورد انتقاد قرار گرفته است و حتی مسئله حساس و محرمانهٔ هسته‌ای و شکنجهٔ زندانیان توسط شین بت هم از نگاه رسانه‌ها در اسرائیل پنهان نمانده است. از این‌رو، هرچند ارتش اسرائیل در عمل می‌کوشد تا افکار عمومی را از طریق رسانه شکل دهد؛ اما این نهاد نظامی تنها یک صدا و البته

1. Yigael Yadin
2. Asher Arian

صدایی رسا در میان صداهای متعددی است که بر افکار عمومی در اسرائیل تأثیر می‌گذارد. البته ذکر این نکته ضروری است که این نقدها در زمینه اتخاذ تاکتیک و روش‌های کارآمدتر بوده است و نه در زمینه اهداف و استراتژی‌های کلی رژیم صهیونیستی (اموری که مورد حمایت تمامی ارکان قدرت و بخش درخور توجهی از جامعه این رژیم است).

چالش مهم دیگری که نهادهای نظامی اسرائیل دچار آن هستند تفرقه موجود در ارتش است. ارتش اسرائیل دارای شکافهایی عمیق است و اغلب مکاتب فکری مختلف صهیونیسم همچون صهیونیسم کار، صهیونیسم تجدیدنظر طلب و صهیونیسم مذهبی میان طیف‌های مختلف افسران ارتش در خصوص موضوعات مهمی نظیر مذاکرات با فلسطینی‌ها جریان دارد. به‌عنوان مثال، در جریان عقب‌نشینی اسرائیل از غزه در سال ۲۰۰۵ مخالفت‌های بسیار جدی در داخل ارتش در این باره وجود داشت. همچنین مخالفت‌هایی اساسی در ارتش اسرائیل در جریان جنگ لبنان در سال ۱۹۸۲ وجود داشت که به استعفا، تظاهرات و امضای طومار توسط برخی افسران نظامی منتج شد. حتی زمانی که به عرصه سیاست سازمان‌یافته می‌رسیم، ارتش از جناح‌های مختلفی تشکیل می‌شود که در فضای عمومی حضور دارند. به‌عنوان مثال، شورای صلح و امنیت^۱ که سازمانی متشکل از افسران پیشین عالی‌رتبه اسرائیل است، از «تبادل زمین در ازای صلح» و قرارداد اسلو دفاع می‌کند (The Peace and Security Council, 2014). از سوی دیگر، شورای دیگری تقریباً با همین نام^۲ که اداره آن نیز برعهده بسیاری از افسران نظامی پیشین است، با رویکرد قبلی مخالف است و از ادامه اشغال تمامی اراضی با هدف تأمین نیازهای امنیتی اسرائیل دفاع می‌کند (Arian, 2005: 332). در واقع چنین اختلاف‌نظراتی در طیف متنوعی از احزاب و گروه‌های سیاسی-از حزب لیکود و کارگر گرفته تا هیستادروت^۳ و صلح همین حالا^۴- که افسران بازنشسته برای ورود انتخاب می‌کنند، درخور ملاحظه است. از همین روی، سخن گفتن از یک بخش نظامی یا یک ارتش واحد به‌عنوان نهادی یکپارچه و همگن که متشکل از موضعی مشخص و یکسان در مقابل بخش مدنی باشد، دشوار است.

1. Council for Peace and Security
 2. Security and Peace Council
 3. Histadrut
 4. Peace Now

البته همان طور که تاکنون اشاره شده است این اختلافات عمدتاً در زمینه روش و تاکتیک نیل به اهداف صهیونیسم و منافع رژیم اسرائیل و نه خود اهداف بوده است؛ چرا که تمامی احزاب داخلی اسرائیل (به جز احزاب عرب) به آرمان‌های صهیونیسم وفادار می‌باشند و تنها در جزئیات آن با یکدیگر اختلاف دیدگاه دارند. این امر در خصوص ارتش و اختلافات درون آن نیز صادق است. به‌عنوان مثال طی توافقات اسلو و بعد از آن (موسوم به اسلو ۲) تنها ۲ الی ۳ درصد از اراضی کرانه باختری (که خود فقط حدود ۲۰ اراضی فلسطین می‌باشد) به فلسطینی‌ها واگذار گردید. در عوض رژیم صهیونیستی توانست از طریق این مذاکرات انتفاضه اول را که نزدیک شش سال بود اقتصاد این رژیم را فلج کرده بود، پایان دهد. مذاکرات به اصطلاح صلح نه‌تنها منجر به بهبود وجهه رژیم صهیونیستی به‌خصوص در جوامع غربی گردید؛ بلکه این رژیم توانست طی سال‌های ۱۹۹۰ الی ۱۹۹۴ اقتصاد خود را ۴۰ درصد رشد دهد و صادرات خود را ۵۴ درصد افزایش دهد (Aruri, 2003). این در حالی است که طی همین مدت وضعیت اقتصادی فلسطینی‌ها بدتر گردید و تعداد شهرک‌نشینان صهیونیستی در کرانه باختری از ۱۰۰ هزار نفر هنگام شروع فرایند صلح در دهه ۹۰، امروزه به جمعیتی بالغ بر بیش از نیم میلیون نفر افزایش یافت. از همه این مسائل مهم‌تر، این مذاکرات منجر به رسمیت شناخته‌شدن اسرائیل و صهیونیسم توسط سازمان آزادی‌بخش فلسطین گردید. تمامی این دستاوردها با عقب نشینی از بخشی بسیار کوچک از سرزمین‌های اشغالی میسر گردید. با وجود این در زمینه مذاکرات صلح در داخل اسرائیل اختلافات گسترده وجود داشت؛ چراکه احزاب مذهبی و راست‌گرا مخالف عقب‌نشینی از حتی «یک قدم» از این اراضی فارغ از فواید بسیار زیاد آن بودند. این اختلافات در ارتش اسرائیل نیز وجود داشت. به‌عنوان مثال بخش مهمی از ارتش، همچون ایهود باراک که آن زمان رئیس ستاد مشترک بود، از این دیدگاه دفاع می‌کرد که این رژیم باید پیش از مذاکره با فلسطینی‌ها با طرف سوری وارد مذاکره شود.

این اختلافات زمانی که باراک در اواخر دهه ۹۰ نخست‌وزیر اسرائیل شد نیز ادامه پیدا کرد، زمانی که او وارد مناقشه علنی با شائول موفاز، رئیس ستاد مشترک ارتش گردید و بخشی از این مناقشه به مواضع موفاز در مخالفت با خروج از جنوب لبنان مربوط می‌شد. موفاز و سایر اعضای ارشد ارتش اسرائیل با باراک بر سر ارزیابی‌هایشان از مذاکرات کمپ دیوید با

صائب عریقات نیز اختلاف نظر داشتند و این ادعا را مطرح می‌کردند که رهبر طرف فلسطینی هیچ نیتی برای امضای توافق با اسرائیل ندارد و در واقع خود را برای تقابل نظامی آماده می‌کند. بعدها بین آریل شارون و نظامیان حامی او با بخش‌های دیگر ارتش در خصوص خروج یک‌جانبه از نوار غزه که معتقد بودند فلسطینی‌ها این اقدام را به‌عنوان شکست اسرائیل تلقی خواهند کرد، اختلاف به‌وجود آمد (202).

عدم اجماع در ارتش به سردرگمی افکار عمومی اسرائیل در خصوص سیاست‌های کلیدی این رژیم نیز شده است. افکار عمومی اسرائیل در اوایل دهه ۹۰ عمدتاً موافق فرایند مذاکرات اسلو بود. همچنین این عموم اسرائیل بود که در وهله اول، دست به انتخاب رابین به‌عنوان نخست‌وزیر زد و رابین همان کاندیدایی بود که به دستیابی به توافق با دولت خودمختار فلسطین ظرف مدت شش ماه تا یک سال متعهد شده بود (Shlaim, 2000: 498). با این حال این حمایت به مرور زمان کاهش پیدا کرد. نمایه اسلو^۱ که نشان دهنده حمایت افکار عمومی در اسرائیل از مذاکرات با فلسطینی‌هاست، از ۵۴٫۴ درصد در اوت ۱۹۹۴ به ۲۹٫۸ درصد در سپتامبر ۲۰۰۱ کاهش یافت. هرچند تغییر تمایلات عمومی از عوامل متعددی تأثیر پذیرفت؛ اما بدون شک عدم اجماع در میان نظامیان از مهم‌ترین آنها بود.

نتیجه‌گیری

ارتش بازیگری مهم در رژیم صهیونیستی است که بر سیاست‌های غیرنظامی و سیاست‌گذاری عمومی تأثیر می‌گذارد. ارتش اسرائیل با توصیه‌های سیاسی و ارزیابی‌های اطلاعاتی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و مدنی نفوذ می‌کند. ارتش همچنین روابط مستحکمی با محافل آکادمیک و رسانه‌های اسرائیل دارد و علاوه بر این، آغاز انتفاضه فلسطین و حضور گسترده افسران نظامی در دولت و کنست به افزایش قدرت این نهاد نظامی منجر شده است. موضوعات مهمی که از سوی بسیاری از اندیشمندان که رویکردی انتقادی در قبال روابط مدنی - نظامی در اسرائیل دارند، انکار شده یا کم‌اهمیت تصور شده است. با این حال این مقاله

همچنین اشاره کرد که به‌رغم تمامی نفوذی که در اختیار ارتش قرار دارد، محدودیت‌هایی اندک اما واقعی در توانایی آن برای شکل‌دادن به سیاست‌های اسرائیل نیز وجود دارد.

یافته دیگر مقاله نشان می‌دهد که به‌رغم اینکه ادبیات نظری مورد استفاده متفکرین غربی، در خصوص نظام‌های لیبرال دموکراسی به رابطه ارتش و دولت (نهادهای مدنی) توجه دارد، این متفکرین، عدم کنترل دولت مدنی بر ارتش و بلکه نفوذ ارتش در امور سیاسی و مدنی در اسرائیل را کاملاً فراموش کرده‌اند. به نظر می‌رسد این فراموشی عامدانه، سیاسی و در راستای حمایت از آن رژیم بوده است؛ چرا که پذیرش نقض فوق، صدمه جدی به تصویری که رسانه‌های غربی طی سال‌های اخیر در معرفی اسرائیل به‌عنوان یک نظام «لیبرال دموکراسی» صورت داده‌اند، خواهد زد. به‌عنوان نمونه، بر اساس اعلام مؤسسه Freedom House مستقر در آمریکا که کشورها را بر اساس سطح «آزادی» و «دمکراتیک‌بودن» طبقه‌بندی می‌نماید، در سال ۲۰۱۹ اسرائیل را تنها کشور آزاد خاورمیانه معرفی می‌نماید (Freedom House, 2019). در حالی که این مقاله نشان می‌دهد اسرائیل در خصوص یکی از اصولی‌ترین شاخصه‌های لیبرال دموکراسی، یعنی رابطه ارتش - دولت کاملاً مردود شده است. جالب توجه است که در گزارش مؤسسه Freedom House در رابطه با اسرائیل، حتی یکبار به کنترل و دخالت‌های مستمر ارتش اسرائیل بر دولت و نهادهای مدنی اشاره نشده است. در واقع متفکرین و اتاق‌های فکر غربی، استانداردهای دمکراتیک را که در مطالعه و ارزیابی کشورها اعمال می‌نمایند، در خصوص اسرائیل کاملاً نادیده گرفته‌اند.

مهم‌ترین مانع در مقابل تأثیرگذاری حداکثری ارتش اختلافات داخلی این نهاد بوده است. اختلافات در ارتش در واقع به اصل این مطلب برمی‌گردد که ارتش خود بخشی از جامعه اسرائیل است. از این‌رو، هیچ مرز مشخصی میان بخش نظامی و مدنی وجود ندارد. افزون بر این، حتی اگر مرزی در میان این دو بخش مفروض گردد، این مرز غالباً در حال تغییر و تحول خواهد بود. به‌عنوان مثال، وقتی درباره غلبه شارون بر ارتش درباره برنامه عقب‌نشینی از صحرای سیناء یا اعمال تصمیمات رابین در خصوص فرایند مذاکرات و توافق اسلو به‌رغم مخالفت‌های ایهود باراک، رئیس ستاد مشترک وقت بحث می‌کنیم، آیا می‌توانیم این موارد را به‌عنوان پیروزی نهادهای مدنی بر بخش نظامی دسته‌بندی کنیم؟ شارون و رابین هر دو

سابقه‌ای دیرین در ارتش داشته و بسیاری از افسران بازنشسته و مشغول به کار را در دفاتر خود به کار گرفته بودند. در واقع، خطوط تفکیک‌کننده میان ارتش و سیاست و جامعه در رژیم صهیونیستی بسیار مبهم‌تر و در هم آمیخته‌تر از دیگر نظام‌های سیاسی است. از این جهت، کاربست مدل‌های غربی روابط مدنی - نظامی نظیر مدل هانتینگتون که به ارتشی حرفه‌ای اشاره دارد و آن را جدا از دولت و در عین حال تحت نظارت نهادهای مدنی می‌داند، در درک وضعیت اسرائیل متمرثمر نخواهد بود. از همین رو رویکردی چندوجهی که در آن ماهیت پویا و پیچیده روابط مدنی - نظامی رژیم صهیونیستی مدنظر قرار گیرد، برای ارائه توضیح دقیق‌تر درباره این موضوع مهم ضروری به نظر می‌رسد.

منابع

- Arian, A. (2005), *Politics in Israel: The Second Republic* (Washington: CQ Press).
- Aruri, N. (2003), *Dishonest Broker: The U.S. Role in Israel and Palestine* (Massachusetts: South End Press).
- Barak, O, and Sheffer, G. (May 2006), 'Israel's Security Network and Its Impact.' *International Journal of Middle East Studies*, 38:2, 235-261.
- Barak, O., and Sheffer, G. (2010), 'The Study of Civil Military Relations in Israel.' In *Militarism and Israeli Society*, by Oren Barak and Gabriel Sheffer. (Bloomington: Indiana University Press), 14-41.
- Bland, D. (2001), 'Patters in Liberal Democratic Civil-Military Relations,' *Armed Forces and Society*, 27:4, 525-540.
- Cohen, S. (2010) 'Civilian Control over the Army in Israel and France' in *Militarism and Israeli Society*, by Gabriel Sheffer and Oren Barak (Bloomington: Indiana University Press), 238-258.
- Eyal, G. (2002), 'Dangerous Liaisons between Military Intelligence and Middle Eastern Studies in Israel', *heory and Society*, 31:5, 653-693.
- Freedom House (2019), *Freedom in the World Report: Israel*, Freedom House, <<https://freedomhouse.org/report/freedom-world/2019/israel>>, accessed: March 17, 2019.
- Horowitz, D. (1977), 'Is Israel a Garrison State?' *Jerusalem Quarterly*, 4, 58-75.
- Huntington, S. (1981), *The Soldier and the State: The Theory and Politics of Civil-Military Relations* (Massachusetts: Belknap Press).
- Jewish Virtual Library (2019). *Prime Ministers of Israel*. <http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/Politics/prime_ministers.html>, accessed March 17, 2019.
- Klein, U. (1999), 'Our Best Boys': The Gendered Nature of Civil-Military Relations in Israel', *Men and Masculinities*, 2: 47.
- Lewis, S. W. (2006), 'Foreword' in *Generals in the Cabinet Room* by Yoram Peri (Washington: United States Institute of Peace Press).
- Mannitz, S. (2012), *Democratic Civil-Military Relations: Soldiering in 21st Century Europe* (London and New York: Routledge).
- Michael, K. (2010), 'Military Knowledge and Weak Civilian Control in the Reality of Low Intensity Conflict-The Israeli Case' in *Militarism and Israeli Society*, by Gabriel Sheffer and Oren Barak (Bloomington: Indiana University Press), 42-66.
- Peri, Y. (2006), *General in the Cabinet Room* (Washington: United States Institute for Peace Press).
- Peri, Y. (2010), 'Intractable Conflict and the Media' in *Militarism and Israeli Society*, by Gabriel Sheffer and Oren Barak (Bloomington: Indiana University Press), 95-119.
- Porter, J. (2010), 'The Construction of Liberal Democracy: The Role of Civil-Military Institutions in State and Nation-Building in West Germany and South Africa,' *The Strategic Studies Institute* (Carlisle, Pennsylvania: United States Army War College).
- Sucharov, M. (2005), *The International Self* (Albany: State University of New York Press).
- Shlaim, A. (2000), *The Iron Wall* (New York: Norton and Company).
- Rubinstein, D. (2006), 'Danny Rubinstein talks about himself, the Palestinians, the media and the political establishment', Keshev, <<http://www.keshev.org.il/en/interviews-with-journalists/%D7%A7%D7%A9%D7%91-%D7%9E%D7%A8%D7%90%D7%99%D7%99%D7%9F-%D7%90%D7%AA-%D7%94%D7%A2%D7%99%D7%AA%D7%95%D7%A0%D7%90%D7%99-%D7%93%D7%A0%D7%99-%D7%A8%D7%95%D7%91%D7%99%D7%A0%D7%A9%D7%98%D7%99%D7%99%D7%9F.html>>, accessed October 2, 2014.

- The Coordinator of Government Activities in the Territories Unit (2019), Who we are, <<http://www.cogat.mod.gov.il/en/about/Pages/default.aspx>>, accessed October March 18, 2019.
- The Institute for National Security Studies (2019), INSS, <<http://www.inss.org.il/mission/>>, accessed March 8, 2019.
- The Peace and Security Council (2014), Guiding Principles, <<http://www.peace-security-council.org/index.php?Cat=59>>, accessed October 2, 2014.
- Ulrich, M. P. (2002), *Democratizing Communist Militaries: The Cases of the Czech and Russian Armed Forces* (Ann Arbor: The University of Michigan Press).
- Ya'ar, E., and Hermann, T. (2001), The Peace Index, <<http://www.peaceindex.org/indexMonthEng.aspx?num=113&monthname=September>>, accessed September 20, 2014.
- Zarchin, T. (2012), Survey: IDF most trusted public body in Israel, political parties come up last, <<http://www.haaretz.com/news/national/survey-idf-most-trusted-public-body-in-israel-political-parties-come-up-last-1.463024>>, accessed September 21, 2014.

